

## سال‌های سرودن شاهنامه و ستایش محمود غزنوی

دکتر سیدعلی محمودی لاهیجانی<sup>۱</sup>

### چکیده

فردوسی از سال ۳۷۰ ه.ق سرودن شاهنامه را آغاز کرد و تا سال ۳۸۴ ه.ق، تدوین نخست خود را به پایان برد. سپس همزمان با قدرت گرفتن محمود غزنوی در سال ۳۸۷ ه.ق، به تدوین دوم شاهنامه مشغول شد و آن را تا سال ۴۰۰ ه.ق به اتمام رساند. او در تدوین دوم، در ابتدا و انتهای برخی از داستان‌ها به سن و سال خود اشاره می‌کند و محمود غزنوی را می‌ستاید. پژوهشگران اشاره‌های شاعر به سن و سالش و همچنین ستایش محمود را به سال‌های پایانی سرودن شاهنامه نسبت می‌دهند. برخی سال ۳۹۴ ه.ق را سالی می‌دانند که فردوسی تصمیم نهایی خود را برای اهدای کتاب به محمود غزنوی گرفته و تا سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق و یا سال‌ها بعد از آن، محمود را مدح گفته و شاهنامه را به دربار فرستاده است و برای آن دلایلی چون فتح هندوستان یا بخشش خراج را ذکر می‌کنند. از این رو این پرسش مطرح می‌شود که فردوسی در چه سالی، چه داستانی را به نظم درآورده و در چه سالی محمود غزنوی را مدح گفته است و این دو موضوع چه ارتباطی با یکدیگر دارد؟ در این مقاله که به روش تحلیلی-اسنادی نوشته شده است، کوشش شده تا تاریخ سرودن داستان‌های تدوین دوم همراه با ستایش محمود غزنوی مشخص شود. در پایان می‌توان دید که ستایش محمود به پیش از سال ۴۰۰ ه.ق باز می‌گردد و نباید آن را به سال‌های بعد نسبت داد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، سن فردوسی، ستایش محمود، بخشش خراج.

## ۱- مقدمه

پژوهش درباره وقایع و رخداد‌های زندگی فردوسی کار دشواری است؛ زیرا اطلاعات دقیق و قابل توجهی درباره او وجود ندارد. آنچه در اختیار پژوهشگران است جدای از شاهنامه که متن قابل استنادی است، مطالب ضد و نقیضی است که در «چهار مقاله نظامی عروضی»، «هجونامه منسوب به فردوسی»، «مقدمه‌های شاهنامه» و منابعی از این دست دیده می‌شود که می‌تواند به آسانی یک محقق را به اشتباه بیفکند. از این رو بهتر است آنچه درباره فردوسی گفته می‌شود ابتدا از چارچوب شاهنامه آغاز شود، بدین شکل که این متن به دقت مورد پژوهش قرار گیرد و آنچه به دست می‌آید، اساس و شالوده پژوهش‌های بعدی درباره این شاعر بزرگ ایرانی باشد.

دو تاریخ که امروز بیشتر پژوهشگران درباره آن اتفاق نظر دارند و هر دو تاریخ با توجه به شواهدی که در شاهنامه آمده، ارائه شده است، یکی سال زادروز فردوسی یعنی سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ه.ق است و دیگری سال آغاز سرودن شاهنامه یعنی سال ۳۶۹ یا ۳۷۰ ه.ق است. درباره زادروز فردوسی، پژوهشگرانی چون ریاحی (۱۳۸۲، ۳۲-۳۹؛ ۱۳۸۹: ۶۵-۶۷) و شاپور شهبازی (۱۳۶۵: ۴۲-۴۷؛ ۱۳۶۹: ۳۷۰-۳۷۸) و نحوی (۱۳۹۴، ۱۷۵-۱۸۶) مباحث مفصلی را آورده‌اند که علاقمندان می‌توانند به مطالب ایشان رجوع کنند. همچنین درباره تاریخ آغاز سرودن شاهنامه نیز می‌توان به مطالب رجایی (۱۳۴۶: ۲۷۵-۲۷۸) و ریاحی (۱۳۸۲: ۵۰؛ ۱۳۸۹: ۹۰-۹۵) رجوع کرد. اما در اینجا دو تاریخ ۳۲۹ و ۳۷۰ ه.ق به عنوان زادروز و تاریخ آغاز سرودن شاهنامه، مبنای مباحثی است که در ادامه خواهد آمد.

فردوسی در سال ۳۷۰ ه.ق یعنی در ۴۱ سالگی، سرودن شاهنامه را آغاز کرده است. نخستین جایی که در شاهنامه به سن و سال خود اشاره می‌کند ابتدای «داستان سیاوخش» است که در آنجا می‌گوید ۵۸ سالگی خود را پشت سر گذاشته است. از این رو فردوسی در شاهنامه هیچ اشاره‌ای به ۴۱ تا ۵۸ سالگی خود نکرده است. آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد این است که فردوسی در طی این ۱۸ سال از ابتدای شاهنامه یعنی از «پادشاهی گیومرت» تا آغاز «داستان سیاوخش» را سروده باشد. حال با توجه به شواهدی که در شاهنامه دیده می‌شود، باید دید که آیا این نظر می‌تواند درست باشد یا روند سرودن شاهنامه به شکل دیگری بوده است.

در پایان برخی از نسخه‌های شاهنامه (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۸۸، پ. ش ۵) و در ترجمه بندگان اصفهانی (۱۹۳۲: ۲۷۶)، تاریخ پایان نظم شاهنامه ۳۸۴ ه.ق ذکر شده که تناقض‌هایی را با تاریخ ۴۰۰ ه.ق که در انتهای بیشتر دستنویس‌های شاهنامه آمده، به وجود آورده است که بر اساس نظر پژوهشگران، این تاریخ مربوط به تدوین نخست شاهنامه می‌شود که پیش از جلوس محمود بر تخت پادشاهی (۳۸۹ ه.ق) بوده است (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۹۴؛ مینوی، ۱۳۵۴: ۳۵؛ صفا، ۱۳۸۹: ۱۸۳؛ ریاحی، ۱۳۸۲، ۳۷-۳۹ و ۵۲-۵۳). از این رو باید گفت که اگر این نظر پذیرفته شود، فردوسی از سال ۳۷۰ تا سال ۳۸۴ ه.ق (۱۴ سال) بخشی از شاهنامه را سروده است. این

موضوع را باید در نظر داشت که بر خلاف نظر مینوی (۱۳۵۴: ۳۷) و محیط طباطبایی (۱۳۵۶: ۶۵) و ریاحی (۱۳۸۹: ۱۲۳) و نقیسی (۱۳۹۰: ۸۰)، فردوسی در سال ۳۸۴ ه.ق، شاهنامه نسبتاً کاملی را نسروده و حتی نظم شاهنامه را به پایان نبرده است، بلکه با شواهدی که در شاهنامه دیده می‌شود، می‌توان گفت که فردوسی نیمی از شاهنامه ابومنصوری را به نظم درآورده بوده است. سپس سه سال بعد، کمی پس از سال ۳۸۷ ه.ق زمانی که ۵۸ سال داشته، تدوین دوم شاهنامه را آغاز می‌کند و این زمانی است که محمود غزنوی قدرت گرفته و فردوسی که آوازه او را شنیده، تصمیم می‌گیرد کتاب خود را به نام او درآورد و در این تدوین دوم است که بخش باقیمانده شاهنامه ابومنصوری را می‌سراید. محیط طباطبایی (۱۳۵۶: ۶۵) حدس می‌زند که ستایش محمود در دیباجه شاهنامه پس از سال ۳۹۳ ه.ق به نظم درآمده است تا به شاهنامه‌ای افزوده شود که در سال ۴۰۰ ه.ق به محمود تقدیم می‌شود. رجایی (۱۳۴۶: ۲۸۳) و ریاحی (۱۳۸۲، ۴۰-۴۱ و ۴۳-۴۵) و صفا (۱۳۸۹: ۱۸۴) با توجه به تاریخی که در انتهای برخی از دستنویس‌های شاهنامه آمده و به کوشش ۲۵ ساله شاعر اشاره دارد، (دو ده سال و پنج اندرین شد مرا/ همه عمر رنج اندرین شد مرا) و اشاره متعدد فردوسی به ۶۵ سالگی و ستایش محمود غزنوی در همین سن، تاریخ ۳۹۴ یا ۳۹۵ ه.ق را برای اهدای کتاب به نام محمود در نظر گرفته‌اند.

## ۲- بیان مسأله

فردوسی پیش از به قدرت رسیدن محمود غزنوی، نظم شاهنامه را آغاز کرده و پس از پایان بخشی از شاهنامه (تدوین نخست) و با روی کار آمدن محمود غزنوی، بیت‌هایی را به عنوان ستایش او به شاهنامه افزوده است (تدوین دوم) و این نکته‌ای است که شاهنامه‌پژوهان به آن اشاره کرده‌اند (ریاحی، ۱۳۸۲، ۲۶ و ۳۶-۳۷)؛ حال نباید تصور کرد که فردوسی ستایش و مدح محمود غزنوی را تنها در سال‌های ۳۹۴ یا ۳۹۵ ه.ق یا پس از پایان شاهنامه در سال ۴۰۰ ه.ق یا سال‌های بعد از آن سروده؛ بلکه مدح محمود در جریان سرودن شاهنامه در تدوین دوم به بخش‌های مختلف این کتاب افزوده شده است. در همین تدوین دوم بوده که شاعر به سن و سال خود نیز اشاره کرده است؛ حال نباید تصور کرد که فردوسی شاهنامه را به پایان برده و پس از آن بیت‌هایی را برای اشاره به سن خود در شاهنامه گنجانده است؛ چرا که با در نظر گرفتن کلام فردوسی در همان بیت‌ها، این منطقی به نظر نمی‌رسد که شاعر تصادفی و از روی یادآوری خاطرات، جایی به ۵۸ و جایی به ۶۵ و جای دیگر به ۶۰ یا ۶۱ سالگی خود اشاره کرده باشد، بلکه در روند سرودن شاهنامه، مطابق همان سن و شرایطی که در آن بوده، بیت‌هایی را آورده است. اگر فردوسی در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» درباره ۶۵ سالگی خود می‌گوید، درست در ۶۵ سالگی بوده، نه اینکه در ۷۱ سالگی و در سال ۴۰۰ ه.ق که شاهنامه را به پایان برده به ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» آمده و به یاد ۶۵ سالگی خود، بیت‌هایی را در ابتدای این داستان آورده باشد. این موضوع را با توجه به کلام شاعر در هر بخش می‌توان بررسی کرد و از آن نتایجی گرفت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

## ۳- پیشینه پژوهش

بسیاری از پژوهشگران معتقدند که فردوسی پس از پایان شاهنامه، ستایش محمود غزنوی و اشاره به سن و سال خود را به شاهنامه افزوده است، آنها برای درستی این استدلال دلایلی آورده‌اند که می‌توان به این موارد اشاره کرد: فردوسی در ابتدای «پادشاهی اشکانیان» به بخشش نیمی از خراج سالیانه اشاره می‌کند و پژوهندگان با توجه به قحط و غلای سال ۴۰۱ ه.ق خراسان، تصور کرده‌اند در همین سال بوده که محمود غزنوی خراج را بخشیده و فردوسی هم در همین سال ستایش او و داستان خراج را به شاهنامه برده است. نخستین بار تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۲۰۴-۲۰۵) و به پیروی از اورجایی (۱۳۴۶: ۲۸۴-۲۸۶) و مینوی (۱۳۵۴: ۴۰) و آتش (۱۳۵۷: ۶۵-۶۶) و صفا (۱۳۸۹: ۱۸۱) و کزازی (ج ۷، ۱۳۸۸: ۴۹۸-۴۹۹) و نحوی (۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۲۵) و خالقی مطلق و امیدسالار (۱۳۹۳: ۴۰-۴۲) و آیدنلو (۱۳۹۴: ۱۱-۱۱۲)، همین موضوع را اساس قرار داده‌اند و در بیشتر موارد، ستایش محمود را از افزوده‌های سال ۴۰۰ ه.ق به بعد تصور کرده‌اند. ریاحی (۱۳۸۲: ۴۶؛ ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۲۶) با توجه به گفته «زریاب خوبی» فتح قلعه «بهیم‌نگر» در سال ۴۰۰ ه.ق توسط محمود و به دست آوردن زر و سیم فراوان از این قلعه را دلیل بخشش خراج می‌داند که با توجه به پژوهش نحوی (۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۲۵) این نظر نمی‌تواند درست باشد. البته پیش از ریاحی و زریاب خوبی، نولدکه (۱۳۷۹: ۱۶۹) نیز به بخشش خراج سالیانه اشاره کرده، اما دلیلی برای آن پیدا نکرده است، او پس از اشاره به بخشش خراج، درباره غنایم جنگی هندوستان که در اختیار محمود بوده، سخن می‌گوید و گویا این دو موضوع را در ارتباط با هم می‌بیند. آتش (۱۳۵۷: ۶۵) نیز با توجه به ستایش امیر نصر بن ناصرالدین، برادر محمود غزنوی در شاهنامه و فوت او در سال ۴۱۲ ه.ق و گفته فردوسی که محمود را شاه کشمیر و قنوج خوانده، تدوین نهایی شاهنامه را بعد از سال ۴۰۹ تا ۴۱۲ ه.ق می‌داند که با توجه به سخن ریاحی (۱۳۸۲: ۴۷) این استدلال نیز قابل قبول نیست. سیدی (۱۳۷۱: ۱۰۸-۱۱۷) سال ۴۰۱ ه.ق را برای بخشش خراج نادرست می‌داند و معتقد است که حمله قراخانیان به قلمرو محمود غزنوی و تسلیم شدن نیشابوریان و پرداخت خراج به این ترکان، سبب شده که محمود، خراج سالیانه را ببخشد و این بخشش به سال‌های ۳۹۶ تا ۳۹۸ ه.ق بازمی‌گردد.

در کنار موضوع بخشش خراج، کسانی چون تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۴۰۲-۴۰۴) دلایل دیگری می‌آورند مبنی بر اینکه سال ۴۰۰ ه.ق را نمی‌توان به یقین تاریخ نسخه پایانی شاهنامه قلمداد کرد؛ زیرا بعضی اشعار که در «پادشاهی خسرو پرویز» دیده می‌شود و نشان‌دهنده سرخوردگی شاعر است و همچنین درخواست فردوسی از اطرافیان شاه برای میانجیگری و داستان بدگویی «خواجه احمد حسن میمندی» که در برخی از مقدمه‌های شاهنامه آمده، همگی نشان‌دهنده این موضوع است که فردوسی از سال ۴۰۲ ه.ق به بعد کتاب خود را به محمود تقدیم کرده است. البته ریاحی (۱۳۸۲: ۴۹-۵۱؛ ۱۳۸۹: ۱۲۲)، سال تقدیم شاهنامه به محمود را سال ۴۰۰ ه.ق می‌داند و با صحیح دانستن بیت‌هایی که به ۸۰ سالگی شاعر اشاره دارد و امروز از بیت‌های الحاقی شاهنامه قلمداد می‌شود (فردوسی،

۱۳۹۳: ج ۸، ۴۸۷، پ. ش ۳)، سال‌های ۴۰۵ یا ۴۰۶ ه.ق را مطرح می‌کند که در این سال‌ها، به عقیده او، فردوسی به دلیل ناامیدی و خشم، در انتهای شاهنامه، بیت‌هایی را برای گلایه از محمود افزوده است و بعدها برخی، افسانه سرودن هجونه و فرار فردوسی را بر اساس این بیت‌ها درست کرده‌اند. از این رو ریاحی (۱۳۸۲: ۵۸) حدس می‌زند که شاعر در حین سرودن بخش ساسانیان، به مناسبت در یکی دو بیت از محمود یاد می‌کند، اما در بخش‌های اساطیری و حماسی، فردوسی بعدها در پاکنویس این بخش‌ها، قطعه‌هایی برای اهدای شاهنامه سروده است.

ناهمخوان بودن اشاره‌های فردوسی به سن و سالش در شاهنامه نیز نوعی سردرگمی میان پژوهشگران به وجود آورده است، به گونه‌ای که تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۲۶ و ۲۰۶-۲۰۷) تحقیق بر روی سنوات عمر شاعر را از نظر تحقیقی بی‌اعتبار می‌داند و این پراکندگی را حاصل دخل و تصرف نساخ و ترکیب نسخه‌های اصلی شاعر قلمداد می‌کند. هر چند به گفته او تنها سال‌های عمر فردوسی در بخش ساسانیان مرتب است به جز «پادشاهی نوشین‌روان» که این نیز احتمال دارد قبلاً ساخته شده باشد. رجایی (۱۳۴۶: ۲۸۳-۲۸۴) بی‌ترتیب بودن سنوات عمر فردوسی در شاهنامه را از سروده‌های بعدی فردوسی می‌داند که پس از بر تخت نشستن محمود غزنوی به شاهنامه برده شده است؛ هر چند او معتقد است که فردوسی پس از ناامیدی از محمود، همه یا برخی از این بیت‌ها را از شاهنامه حذف کرده است و سال‌ها بعد کاتبان و نساخ به رعایت مصلحت، اشعار را کم و کسر کرده، به سلیقه خود به شاهنامه برده‌اند و سبب این آشفتگی شده‌اند. بهار (۱۳۷۹: ۴۱-۴۲) نیز برخی از این بیت‌ها را تحریف کاتبان و یا افزوده‌های فردوسی پس از پایان سرودن شاهنامه و یا پراکنده بودن داستان‌ها و مأخذهای شاعر می‌داند. در کنار این موارد، نولدکه (۱۳۷۹: ۸۱) اشاره می‌کند که فردوسی سن خود را در همان موقعی که مشغول منظوم کردن فصلی بوده، نوشته است. هر چند او نیز برخی از این موارد را به افزوده‌های سال ۴۰۰ ه.ق و پس از آن مرتبط می‌داند.

#### ۴- بحث اصلی

شاهنامه تصحیح خالقی مطلق (چاپ هشت جلدی)، ۴۹۵۳۳ بیت دارد. حال باید دید که با شواهدی که فردوسی در شاهنامه در اختیار خواننده قرار داده، از ۵۸ سالگی خود که داستان سیاوخش را آغاز کرده تا انتهای شاهنامه، چند بیت سروده است. این مورد را باید در نظر داشت که این تعداد مربوط به تدوین دوم شاهنامه است. هنگامی که تعداد بیت‌های تدوین دوم مشخص شد، باقی مانده حاصل کار تدوین نخست شاهنامه می‌شود.

در ابتدای داستان سیاوخش آمده است:

از آن پس که پیمود پنجاه و هشت

به سر بر فراوان شگفتی گذشت

همی آز کمتر نگردد به سال

همی روز جوید ز تقویم و فال

(ج ۲، ۲۰۲، ب ۱۲-۱۳)

از این بیت‌ها می‌توان دانست که فردوسی در اینجا ۵۸ سالگی خود را پشت سر گذاشته است و کمی بعد در ابتدای داستان «کین سیاوخش» به نزدیک شدن سنش به ۶۰ سالگی اشاره می‌کند:

چو آمد نزدیک سر تیغ شست  
مده می که از سال شد مرد مست...  
گر اینده و تیز پای نونند  
همان شست بدخواه کردش به بند...  
چو برداشتم جام پنجاه و هشت  
نگیرم مگر یاد تابوت و دشت  
(ج ۲، ۳۷۹، ب ۱ و ۵ و ۷)

از این بیت‌ها می‌توان دریافت که فردوسی از ابتدای «داستان سیاوخش» تا ابتدای «داستان کین سیاوخش» را پس از ۵۸ و پیش از ۶۰ سالگی سروده و احتمالاً تا ۶۰ سالگی، داستان کین سیاوخش را هم به نظم در آورده است. داستان سیاوخش ۲۵۲۴ بیت و کین سیاوخش ۴۹۰ بیت دارد که مجموع آن ۳۰۱۴ بیت می‌شود.

پس از این داستان بر خلاف آنچه به نظر می‌رسد، «داستان رفتن گیو به ترکستان» را که بلافاصله پس از داستان «کین سیاوخش» آمده، سروده و به سراغ «پادشاهی نوشین روان» رفته است؛ چرا که در ابتدای پادشاهی نوشین روان به گذشتن از ۶۰ سالگی اشاره می‌کند:

چل و هشت بُد عهد نوشین روان  
تو بر شست رفتی، نمائی جوان!  
(ج ۷، ۸۸، ب ۱۴)

ممکن است خواننده گذشتن سن فردوسی از ۶۰ سالگی را تاریخی مبهم قلمداد کند، اما فردوسی در ابتدای «گفتار اندر ولی عهد کردن نوشین روان مر هر مزد را» به گذشتن سنش از ۶۱ سالگی اشاره می‌کند که این نشان می‌دهد فردوسی پس از ۶۰ تا ۶۲ سالگی، مشغول سرودن این بخش بوده است:

چو سالت شد ای پیر بر شست و یک  
می و جام و آرام شد بی نمک!  
(ج ۷، ۴۴۵، ب ۴۳۲۴)

فردوسی، «پادشاهی نوشین روان» را در ۴۵۱۷ بیت سروده و احتمالاً در اواخر ۶۲ سالگی به ابتدای داستان «پادشاهی اشکانیان» رفته تا «پادشاهی شاپور ذوالاکتاف» را به نظم در آورده است؛ چرا که در انتهای این داستان می‌گوید:

چو شست و سه شد سال و شد گوش کر  
ز گیتی چرا جویم آیین و فر؟  
(ج ۶، ۳۴۱، ب ۶۵۹)

البته پیش از این در انتهای «پادشاهی بهرام بهرامیان»، بیتی آمده که خالق مطلق آن را در قلاب قرار داده است و در اصالت آن تردید دارد، در این بیت، فردوسی به گذشتن سنش از ۶۳ سالگی اشاره می‌کند که با توجه به سخن او در ادامه که خود را باز ۶۳ ساله می‌خواند، این پرسش برای خواننده به وجود می‌آید که چگونه فردوسی در این

داستان ۶۳ سالگی را پشت سر گذاشته و در ۶۴ سالگی قرار دارد، اما در داستان‌های بعدی ۶۳ ساله است. در ادامه به این پرسش در بخش «جنگ بزرگ کیخسرو» پاسخ داده خواهد شد:

[می لعل پیش آور ای روزبسه  
چو شد سال گوینده بر شست و سه]  
(ج ۶، ۲۷۶، ب ۹)

پس از «پادشاهی شاپور ذوالاکتاف»، کار خود را ادامه داده، در انتهای داستان «بهرام شاپور» دوباره به ۶۳ سالگی خود اشاره می‌کند:

ایا شست و سه ساله مرد کهن  
تواز باد تا چند رانی سخن!  
(ج ۶، ۳۵۷، ب ۲۴)

فردوسی از ابتدای داستان «پادشاهی اشکانیان» تا انتهای داستان «یزدگرد بزه‌گر»، ۳۲۰۶ بیت (بدون در نظر گرفتن ۱۵ بیت «پادشاهی بهرام بهرامیان») را از اواخر ۶۲ تا پایان ۶۳ سالگی خود به نظم درآورده است و چون تاریخ بعدی یعنی ۶۵ سالگی فردوسی را در ابتدای داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» می‌بینیم، به احتمال فراوان از ابتدای ۶۴ سالگی و با سرودن «پادشاهی بهرام گور»، «یزدگرد بهرام گور»، «هرمزد یزدگرد»، «پیروز یزدگرد»، «بلش پیروز»، «قباد» و بخش‌های باقی مانده گذشته یعنی «پادشاهی بهرام بهرامیان» تا ۶۵ سالگی به ابتدای داستان «نوشین‌روان» رسیده است. این بخش شامل ۳۳۶۰ بیت می‌شود و دلیلی که می‌توان برای سرودن «پادشاهی بهرام گور» در ۶۴ سالگی فردوسی آورد، سخن فردوسی در انتهای داستان «اورمزد شاپور» است که به ابتدای دی ماه اشاره می‌کند:

شب اورمزد آمد از ماه دی  
ز گفتن بیاسای و بردار می!  
(ج ۶، ۲۶۰، ب ۹۰)

همچنین در انتهای داستان «شاپور ذوالاکتاف» به اول بهمن ماه اشاره می‌کند:

چو آدینه هر مزد بهمن بود  
برین کار فرخ نشیمن بود!  
(ج ۶، ۳۴۱، ب ۶۵۷)

همانطور که گفته شد، این بخش‌ها را فردوسی در ۶۳ سالگی خود سروده و انتهای اورمزد شاپور، اول دی ماه است و انتهای شاپور ذوالاکتاف اول بهمن. پس از این در ابتدای «پادشاهی بهرام گور» به برف سنگینی اشاره می‌کند که باریده و سبب شده شاعر نه هیزمی داشته باشد و نه جویی برای خوردن:

برآمد یکی ابر و شد تیره ماه  
همی تیر بارید از ابر سیاه  
نه دریا پدید و نه دشت و نه راغ  
نه بینم همی بر هوا پرزاغ  
حواصل فشانند هوا هر زمان  
چه سازد همی زین بلند آسمان؟

نه ماندم نمکسود و هیزم، نه جو      نه چیزی پدیدست تا جودرو  
بدین تیرگی روز و هول خراج      زمین گشته از برف چون کوه عجاج،  
همه کارها را سر اندر نشیب      مگر دست گیرد حُیّ قتیب!  
(ج ۶، ص ۴۱۵، ب ۱-۶)

با توجه به این بیت‌ها می‌توان گفت که فردوسی به احتمال فراوان در بهمن و اسفند سالی که در آن ۶۳ سال داشته، پادشاهی «اردشیر نکوکار»، «شاپور شاپور»، «بهرام شاپور» و «یزدگرد بزه‌گر» را سروده و در اواخر اسفند همان سال، به ابتدای داستان بهرام گور رسیده و ۲۵۹۱ بیت این داستان را در سال بعد همراه با داستان‌های دیگر در ۶۴ سالگی خود به نظم درآورده است.

همانطور که اشاره شد تاریخ بعدی در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» آمده است:

چنین سال بگذاشتم شست و پنج      به درویشی و زندگانی به رنج  
چو پنج از بر سال شستم نشست      تن اندر نشیب و سرم سوی پست...  
بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت      نوان تر شدم چون جوانی گذشت  
(ج ۴، ۱۷۲، ب ۴۰-۴۱ و ۴۳)

در اینجا فردوسی به ۶۵ سالگی خود اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که فردوسی از ابتدا تا انتهای شاهنامه را به ترتیب به نظم درنیآورده است. شاید برای بسیاری این پرسش مطرح باشد که چرا دقیقی که پیش از فردوسی به نظم شاهنامه اقدام کرده، از داستان «پادشاهی گشتاسپ» کار خود را آغاز کرده است. اشاره فردوسی در داستان‌های مختلف به سن و سالش این نکته را روشن می‌کند که خود فردوسی نیز به ترتیب داستان‌های شاهنامه را نمی‌سروده است. او در تدوین دوم، ابتدا داستان سیاوخش (۲۵۲۴ بیت) و کین سیاوخش (۴۹۰ بیت) را منظوم کرده، سپس به پادشاهی نوشین‌روان (۴۵۱۷ بیت) رفته و پس از پایان آن به ابتدای پادشاهی اشکانیان آمده و تا آغاز پادشاهی نوشین‌روان (۶۵۶۶ بیت) را سروده است و از آنجا به جنگ بزرگ کیخسرو پرداخته و ۳۱۴۱ بیت این داستان را به نظم درآورده است و سپس دوباره به پادشاهی ساسانیان پرداخته و این بار در «پادشاهی خسرو پرویز» یعنی ابتدای «داستان بهرام چوبین با خاقان چین» به گذشتن سنش از ۶۵ سالگی اشاره می‌کند:

مرا سال بگذشت بر شست و پنج      نه نیکو بُود گر بیازم به گنج!  
(ج ۸، ۱۶۷، ب ۲۱۸۲)

این بیت نشان می‌دهد که «پادشاهی خسرو پرویز» به احتمال فراوان از میانه ۶۶ سالگی شاعر آغاز شده است و فردوسی در ادامه بیت بالا، هنگامی که از مرگ فرزندش سخن می‌گوید به ۶۷ سالگی اشاره می‌کند:



و رسال سی بُد، مرا شست و هفت نپرسید ازین پیر و تنها برفت!

(ج ۸، ۱۶۸، ب ۲۱۹۵)

در همین داستان و در بخش «گفتار اندر ایوان مداین» به بالا رفتن سنش از ۶۶ سالگی اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که در این داستان همچنان در ۶۷ سالگی بوده است:

هرآنکه که شد سال بر شست و شش نه نیکو بود مردم پیرگش!

(ج ۸، ۲۸۸، ب ۳۷۰۷)

در اینجا بر خلاف نظر خالقی مطلق (۱۳۸۵: ۹) که این مورد را ناهمخوان دانسته و آن را به ضرورت قافیه و یا دقیق نبودن فردوسی در ذکر اعداد تلقی کرده است، باید گفت که هیچ مورد ناهمخوانی در این بیت‌ها دیده نمی‌شود. فردوسی پادشاهی خسرو پرویز را از میانه ۶۶ سالگی آغاز کرده و در ۶۷ سالگی این داستان را ادامه داده و در همین سن و سال است که به مرگ فرزند خود اشاره می‌کند.

حال می‌توان گفت که ۳۱۴۱ بیت جنگ بزرگ کیخسرو را احتمالاً از ابتدای ۶۵ سالگی تا میانه ۶۶ سالگی خود سروده و از میانه ۶۶ تا ۶۸ سالگی، ۴۱۰۷ بیت داستان خسرو پرویز را به نظم درآورده است. البته با در نظر گرفتن این نکته که فوت فرزند فردوسی وقعه‌ای در کار او ایجاد کرده باشد، می‌توان ۶۸ سالگی او را برای پایان نظم «پادشاهی خسرو پرویز» در نظر گرفت.

فردوسی پس از آن در انتهای شاهنامه، به ۷۱ سالگی خود و پایان نظم داستان یزدگرد سوم در سال ۴۰۰ ه.ق اشاره می‌کند:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندر آرم فلک...

سرآمد کنون قصه‌ی یزدگرد به ماه سپندارمذ روز آرد،

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار!

(ج ۸، ۴۸۷-۴۸۸، ب ۸۸۷ و ۸۹۳-۸۹۴)

فردوسی احتمالاً از ۶۸ تا ۷۱ سالگی، از داستان شیرویه تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم (۱۶۵۷ بیت) را همراه با بخش‌های پراکنده‌ای چون داستان هرمز نویسن روان (۱۹۲۶ بیت) به نظم درآورده که مجموع بیت‌های این بخش ۳۵۸۳ بیت می‌شود.

خلاصه مطالب یاد شده را می‌توان در جدول ذیل مشاهده کرد:

سن	بیت	داستان
۵۸-۶۰	۳۰۱۴	ابتدای داستان سیاوخش تا پایان کین سیاوخش
۶۰-۶۲	۴۵۱۷	پادشاهی نوشین روان
۶۲-۶۴	۳۲۰۶	پادشاهی اشکانیان تا پایان پادشاهی یزدگرد بزه‌گر
۶۴-۶۵	۳۳۶۰	پادشاهی بهرام گور تا ابتدای پادشاهی نوشین روان
۶۵-۶۶	۳۱۴۱	جنگ بزرگ کیخسرو
۶۶-۶۸	۴۱۰۷	پادشاهی خسرو پرویز
۶۸-۷۱	۳۵۸۳	پادشاهی هرمزد نوشین روان و پادشاهی شیرویه تا پایان یزدگرد سوم
	مجموع: ۲۴۹۲۸	

اگر از ۴۹۵۳۳ بیت شاهنامه تصحیح خالقی مطلق، ۲۴۹۲۸ بیت کم شود، ۲۴۶۰۵ بیت باقی می‌ماند، حال اگر ۱۰۲۸ بیت دقیقی هم از آن کم شود، ۲۳۵۷۷ بیت می‌ماند که احتمالاً حاصل تدوین نخست شاهنامه است. بدین شکل که فردوسی از سال ۳۷۰ تا سال ۳۸۴ ه.ق، (۱۴ سال)، بخش نخست (۲۳۵۷۷ بیت) را سروده است و از سال ۳۸۷ تا سال ۴۰۰ ه.ق (۱۳ سال)، بخش دوم شاهنامه (۲۴۹۲۸ بیت) را به نظم درآورده است. تدوین نخست همانطور که ریاحی (۱۳۸۲، ۵۴) با تحقیق به درستی آن پی برده، شامل داستان‌های اساطیری و حماسی و تدوین دوم بیشتر شامل داستان‌های تاریخی بوده است.

همان‌طور که گفته شد با در نظر گرفتن تاریخ‌هایی که فردوسی در اختیار خواننده قرار داده، می‌توان این نکته را دریافت که فردوسی داستان‌های منبع خود (شاهنامه ابو منصور) را به ترتیب به رشته نظم درنیاورده است. همان‌طور که دقیقی نیز ابتدا از میانه شاهنامه و از داستان «پادشاهی گشتاسپ» کار خود را آغاز کرده است. البته این طبیعی است که فردوسی با توجه به طبع شاعرانه و مطالعات و شرایط زندگی و رخداد‌های اجتماعی و تاریخی زمان خود، به سرودن داستانی روی بیاورد که پیش از آن داستان‌های دیگر را سروده است. در اینجا باید با نولدکه (۱۳۷۹: ۸۱-۸۲) و شیرانی (۱۳۶۹: ۲۷) همراه بود که به درستی متوجه شده‌اند، فردوسی، داستان‌ها را به ترتیب به نظم درنیاورده و بی‌وقفه نیز مشغول سرودن شاهنامه نبوده است. همچنین مطابق گفته تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۲۱۱-۲۱۳)، احتمالاً پراکندگی در اشاره به سن و سال فردوسی در بخش‌های گوناگون، نشانه پایان بخش‌های مختلف در سنین گوناگون شاعر بوده است.

#### ستایش محمود غزنوی در شاهنامه

مطابق آنچه درباره تدوین نخست و دوم شاهنامه گفته شد، ستایش‌های محمود در تدوین دوم شامل موارد ذیل است:

۱. در ابتدای «داستان جنگ بزرگ کیخسرو» (ج ۴، ۱۶۹، ب ۱-۷۲). ۲. در ابتدای «پادشاهی اشکانیان» (ج ۶، ۱۳۵، ب ۲۳-۶۳). ۳. در ابتدای «پادشاهی شاپور اردشیر» (ج ۶، ۲۴۱، ب ۱۰-۲۹). ۴. در انتهای «پادشاهی بهرام شاپور» (ج ۶، ۳۵۷، ب ۲۴-۳۲). ۵. در انتهای «داستان کلبله و دمنه» (ج ۷، ۳۷۳، ب ۳۵۱۳). ۶. در ابتدای «گفتار اندر نامه نوشین روان به نزدیک پسرش هرمزد» (ج ۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۱-۳۸۶۶). ۷. در انتهای «گفتار اندر نامه نوشین روان به نزدیک پسرش هرمزد» (ج ۷، ۴۰۹، ب ۳۹۲۲-۳۹۲۸). ۸. در انتهای «گفتار اندر ولی عهد کردن نوشین روان مر هرمزد را» (ج ۷، ۴۵۵، ب ۴۴۴۵). ۹. در ابتدای «داستان خسرو با شیرین» (ج ۸، ۲۵۹، ب ۳۳۹۲). ۱۰. در انتهای «پادشاهی یزدگرد سوم» (ج ۸، ۴۸۷، ب ۸۸۸-۸۹۲).

آنچه در ادامه خواهد آمد، شامل ستایش‌هایی است که فردوسی در جریان تدوین دوم خود سروده و به بخش‌های مختلف تدوین نخست افزوده است:

۱. «دیباچه شاهنامه» (ج ۱، ۱۵-۱۸، ب ۱۶۱-۲۰۹). ۲. در ابتدای «سخن دقیقی» از پادشاهی گشتاسپ (ج ۵، ۷۵، ب ۱-۱۲). ۳. در ابتدای «سخن فردوسی» از پادشاهی گشتاسپ (ج ۵، ۱۷۵، ب ۲۸-۱۰۶۳). ۴. در انتهای «سخن فردوسی» از پادشاهی گشتاسپ (ج ۵، ۲۱۸، ب ۱۵۳۶-۱۵۳۷). ۵. در ابتدای «هفتخوان اسفندیار» (ج ۵، ۲۲۰، ب ۱۵-۱۹). ۶. در انتهای «داستان رستم و اسفندیار» (ج ۵، ۴۳۸، ب ۱۶۷۰). ۷. در ابتدای «داستان رستم و شغاد» (ج ۵، ۴۳۹، ب ۷-۲۸). ۸. در ابتدای «پادشاهی داراب» (ج ۵، ۵۱۵، ب ۱-۶). ۹. در انتهای «داستان اسکندر» (ج ۶، ۱۲۹، ب ۱۹۰۸).

اکنون باید دید با توجه به تاریخ‌هایی که فردوسی در شاهنامه آورده و اطلاعاتی که در برخی از ستایش‌های محمود دیده می‌شود، چه نشانه‌هایی می‌توان یافت که تاریخ سرودن برخی از این اشعار مشخص شود.

در انتهای «پادشاهی بهرام شاپور»، فردوسی پس از اشاره به ۶۳ سالگی خود، به این موضوع می‌پردازد که اگر شاهنامه را به نام محمود غزنوی در پیری به پایان ببرد، جای شگفتی نیست:

ایا شست و سه ساله مرد کهن  
تو از باد تا چند رانی سخن...  
گر او این سخن‌ها که اندر گرفت  
به پیری سرآرد، نباشد شگفت!  
به نام شهنشاه شمشیرزن  
به بالا سرش برتر از انجمن!  
(ج ۶، ۳۵۷، ب ۲۴ و ۲۸-۲۹)

این بیت‌ها نشان می‌دهد که فردوسی در ۶۳ سالگی (۳۹۲ ه.ق)، شاهنامه را به نام محمود می‌سروده و همزمان با به نظم درآوردن بخش‌هایی، او را هم مدح می‌گفته است. حتی ستایش محمود در ابتدای «پادشاهی شاپور اردشیر» نیز به احتمال فراوان حاصل سال ۳۹۲ ه.ق بوده است. در این بخش نکته مهمی وجود دارد و آن بیتی است که به سرودن مدح محمود در دیباچه شاهنامه اشاره دارد:

سرِ نامه کُردم ثنایِ ورا      بزرگی و آیین و رای ورا  
(ج ۶، ۲۴۲، ب ۲۰)

همچنین در «پادشاهی نوشین روان» که پس از ۶۰ تا ۶۲ سالگی به نظم درآورده است، یعنی پس از ۳۸۹ تا ۳۹۱ ه.ق، فردوسی به ستایش محمود در دیباچه شاهنامه اشاره می‌کند که می‌توان گفت، این بخش را احتمالاً در میانه این سال‌ها سروده است:

همی گفتم این نامه را چند گاه      نهان بُد ز کیوان و خورشید و ماه،  
چو تاجِ سَخُنِ نامِ محمود گشت      ستایش به آفاق موجود گشت!  
(ج ۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۳-۳۸۶۴)

اگر به ستایش محمود در دیباچه شاهنامه دقت شود، فردوسی در آن به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی محمود در ابتدای پادشاهی است و زمان زیادی از بر تخت نشستن او نگذشته است. بر خلاف آن در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» که پنج سالی از سلطنت محمود گذشته (۳۹۴ ه.ق)، از سپاه فراوان محمود و کشورگشایی‌هایش می‌گوید. از سوی دیگر در بخش «سخن فردوسی» از «پادشاهی گشتاسپ» باز به دیباچه اشاره کرده است:

جهاندار محمود با فرّ و جود      که او را کند ماه و کیوان سُجود،  
بیامد نشست از برِ تختِ داد      جهاندار چون او که دارد به یاد؟  
سرِ نامه را نام او تاج گشت      به فرّش دل تیره چون عجاج گشت!  
(ج ۵، ۱۷۷، ب ۱۰۵۵-۱۰۵۷)

اکنون باید دید که مدح محمود در بخش «سخن فردوسی» از «پادشاهی گشتاسپ» را در چه تاریخی سروده است. فردوسی در این بخش می‌گوید که سخن را بیست سالی نگاه داشته تا ببیند چه کسی شایسته آن است که شاهنامه به نامش درآید و سپس محمود را برزنده آن دیده است:

من این نامه فرّخ گرفتم به فال      همی رنج بردم به بسیار سال  
ندیدم سرفراز بخش‌ننده‌یی      به گناه کیان بر درخشنده‌یی  
همم این سَخُنِ بر دل آسان نبود      جز از خامشی هیچ درمان نبود...  
سَخُنِ را نگهداشتم سال بیست      بدان تا سزاوار این رنج کیست  
(ج ۵، ۱۷۶-۱۷۷، ب ۱۰۴۷-۱۰۴۹ و ۱۰۵۵)

ریاحی (۱۳۸۲، ۳۹-۴۰) می‌پرسد که انتظار بیست ساله فردوسی از چه زمانی تا چه زمانی بوده است. او در پاسخ، ابتدا فاصله ۲۴ ساله میان سال ۳۷۰ ه.ق تا سال ۳۹۴ ه.ق را در نظر می‌گیرد که به اعتقاد او، فردوسی شاهنامه را به محمود اهدا کرده است و در دیگری فاصله سال ۳۸۴ ه.ق که پایان تدوین نخست شاهنامه بوده تا

پایان تدوین دوم یعنی سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق را مطرح می‌کند که ۱۶ یا ۱۷ سال می‌شود و همین مورد دوم را درست‌تر می‌داند. کزازی (ج ۶، ۱۳۹۱: ۵۱۴) نیز نظری مشابه با مورد دوم ریاحی دارد.

در اینجا بر خلاف نظر ریاحی و کزازی، می‌توان نظر دیگری را بیان کرد. اگر به سال ۳۷۰ ه.ق که سال آغاز سرودن شاهنامه است، بیست سال اضافه شود، سال ۳۹۰ ه.ق به دست می‌آید که در این تاریخ، فردوسی ۶۱ ساله بوده و «پادشاهی نوشین‌روان» را منظوم می‌کرده است. نکته مهم این است که در میانه سرودن «پادشاهی نوشین‌روان» دوباره به موضوع نگاه داشتن شاهنامه اشاره می‌کند:

همی گفتم این نامه را چند گاه      نهان بُد ز کیوان و خورشید و ماه  
چو تاج سَخُن نام محمود گشت      ستایش به آفاق موجود گشت!  
(ج ۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۳-۳۸۶۴)

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که ستایش محمود در «سخن دقیقی» و «سخن فردوسی» را احتمالاً در سال ۳۹۰ ه.ق سروده است. این موضوع را شواهدی که در بیت‌های «سخن فردوسی» آمده، تأیید می‌کند، چنانکه در ادامه نگاه داشتن بیست ساله شاهنامه، در بیت‌هایی به نشستن محمود غزنوی بر تخت پادشاهی و به نام محمود در آمدن شاهنامه اشاره می‌شود و این نشان می‌دهد که احتمالاً فردوسی پس از سال ۳۸۹ ه.ق که سال جلوس محمود غزنوی بوده (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۱)، این بخش‌ها را سروده و به شاهنامه برده است:

ابوالقاسم آن شهریار جهان      کز و تازه شد تاج شاهنشهان  
جهاندار محمود با فر و جود      که او را کند ماه و کیوان سُجود،  
بیامد نشست از بر تخت داد      جهاندار چون او که دارد به یاد؟  
سر نامه را نام او تاج گشت      به فرش دل تیره چون عاج گشت!  
(ج ۵، ۱۷۷، ب ۱۰۵۴-۱۰۵۷)

در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» که فردوسی ۶۵ سال دارد، باز به نگاه داشتن شاهنامه نزد خود اشاره می‌کند:

بپیوستم این نامه باستان      پس نندید از دفتر راسـتان  
که تاروز پیری مرا بر دهد      بزرگی و دینار و افسر دهد  
ندیدم جهاندار بخشنده‌یی      بلنداختری راد و رخشـنده‌یی  
همی داشتم تا کی آید پدید      جوادی که جودش نخواهد کلید  
(ج ۴، ۱۷۱، ب ۳۲-۳۵)

همین موضوع سبب شده که ریاحی در حدس نخست خود، ۶۵ سالگی فردوسی را ملاک قرار دهد، اما از ابتدای نظم شاهنامه تا ۶۵ سالگی فردوسی، ۲۴ سال می‌شود که با سخن فردوسی هماهنگ نیست. همچنین اگر

به گفتار فردوسی در ستایش محمود غزنوی در «جنگ بزرگ کیخسرو» دقت شود، فردوسی می‌گوید در ۵۸ سالگی بوده که نام محمود را شنیده است و تصمیم گرفته شاهنامه را به نام او منظوم کند نه در ۶۵ سالگی:

...بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت  
فریدونِ بیداردل زنده شد  
نوان تر شدم چون جوانی گذشت...  
زمان و زمین پیش او بنده شد...  
بیوستم این نامه بر نام او  
همه بهتری باد فرجام او  
(ج ۴، ۱۷۲، ب ۴۳ و ۴۶ و ۵۰)

در ستایش محمود در «پادشاهی نوشین روان»، فردوسی در دو بیت، به لشکرکشی محمود به هندوستان اشاره می‌کند:

جهان بستد از بت پرستان هند  
جهان بستد از مردم بت پرست  
به تیغی که دارد چو وشی پزند!  
ز دیبای دین بر دل آیین بیست!  
(ج ۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۶)  
(ج ۷، ۴۰۹، ب ۳۹۲۶)

طبق اشاره عتی (۱۳۷۴: ۲۰۷-۲۰۹) و نویسنده تاریخ سیستان (۱۳۸۱: ۳۲۶)، محمود در سال ۳۹۰ ه.ق به سیستان لشکرکشی می‌کند تا «طاهر بن خلف» را سرکوب کند. طاهر نیز به قلعه «اصفهد» می‌گریزد و پس از دو ماه محاصره با پرداخت صد هزار دینار و هدایای فراوان، زنهار می‌خواهد. محمود، خواسته او را می‌پذیرد و در همان سال (۳۹۰ ه.ق) به هندوستان لشکرکشی می‌کند و در سال ۳۹۲ ه.ق بر «چیپال» پیروز می‌شود و سرزمین وسیعی به دست او می‌افتد. در اینجا ممکن است تصور شود که فردوسی نیز این بخش را در سال ۳۹۲ ه.ق یا سال‌های بعد از آن سروده و به شاهنامه برده است. اما در پاسخ باید گفت که آتش (۱۳۵۷، ۶۵) نیز تصور کرده بود، ستایش محمود باید در سال‌های ۴۰۹ تا ۴۱۲ ه.ق سروده شده باشد؛ چرا که محمود در سال ۴۰۶ ه.ق، «کشمیر» و در سال ۴۰۹ ه.ق، «فتوح» را به تصرف درآورده است و فردوسی هم باید در همین سال، ستایش محمود را سروده باشد، در حالی که ریاحی (۱۳۸۲: ۴۷)، نشان داد که فردوسی، محمود را «شاه روم» هم خوانده در حالی که هرگز به آنجا لشکرکشی نکرده است، از این رو سخن فردوسی که محمود را «شاه روم» یا «شاه هند» یا «شاه چین» می‌خواند، تعبیری است از شاه مشرق و مغرب. در اینجا نیز ممکن است فردوسی به لشکرکشی محمود به هندوستان اشاره کرده که در سال ۳۹۰ ه.ق بوده است. هر چند فردوسی از واژه «ستاندن» که به معنای «تسخیر کردن» است استفاده می‌کند، اما این سخن او را نمی‌توان به قطع و یقین به معنای تسخیر هندوستان گرفت، بلکه می‌توان به لشکرکشی محمود غزنوی به این سرزمین هم تلقی کرد و آن را از جمله سخنان شاعرانه برای مدح و

ستایش در نظر گرفت. از سوی دیگر فردوسی باز هم از این‌گونه تعابیر در مورد محمود دارد که همه آنها را نمی‌توان حقایق تاریخی قلمداد کرد:

مراگفت کین شاه روم ست و هند	ز قنوج تا پیش دریای سِند
(ج ۱، ۱۷، ب ۱۷۹)	
خداوندِ هند و خداوندِ چین	خداوندِ ایران و توران زمین
(ج ۴، ۱۷۳، ب ۵۶)	
خداوندِ ایران و نیران و هند	ز فرّش جهان شد چورومی‌پزند!
(ج ۵، ۴۴۰، ب ۹)	
شهنشاه ایران و زابلستان	ز قنوج تا مرز کابلستان!
(ج ۶، ۱۳۵، ب ۲۶)	

#### فرستادن شاهنامه به غزنه

۶۵ سالگی فردوسی یعنی سال ۳۹۴ ه.ق، به گفته ریاحی (۱۳۸۲: ۴۰-۴۲، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۲)، سال تصمیم اهدای کتاب به محمود است که تا سال ۴۰۰ ه.ق به طول می‌انجامد؛ به گونه‌ای که فردوسی شاهنامه را در این شش سال به شکل مورد پسند محمود غزنوی درمی‌آورد. در اینجا بر خلاف نظر ریاحی، باید گفت که سال ۳۹۴ ه.ق را نباید سالی دانست که فردوسی شاهنامه را به نام محمود درآورده، بلکه این سالی است که فردوسی به دلیل تهی‌دستی و پیری و یا دلایل دیگر، تصمیم گرفته شاهنامه را به دربار غزنه بفرستد. احتمالاً فردوسی پس از سرودن «جنگ بزرگ کیخسرو» در ۶۶ سالگی، شاهنامه را به دربار غزنه فرستاده و این پیش از آن بوده که به حسادت و بدگویی حاسدان در شاهنامه اشاره کند. او بخش‌هایی را که تا ۶۶ سالگی سروده به پایتخت فرستاده است، اما در این تاریخ، شاهنامه کامل نشده بود؛ زیرا «پادشاهی خسرو پرویز» و بخش‌هایی چون «پادشاهی هرمزد نوشین‌روان» و «پادشاهی شیرویه تا پایان یزدگرد سوم» را پس از ۶۶ سالگی سروده است. از این رو فردوسی ابتدا کتاب ناقصی را به دربار فرستاده و پس از این در بخش‌هایی که پس از ۶۶ سالگی به نظم درآورده (در میانه پادشاهی خسرو پرویز «داستان خسرو با شیرین»)، به این موضوع اشاره می‌کند که بدگویان به او حسد کرده‌اند و بازار او را نزد شاه تبه کرده‌اند:

حسد کرد بدگوی در کار من      تبه شد بر شاه بازار من!  
(ج ۸، ۲۵۹، ب ۳۳۹۴)

این گفته فردوسی نشان می‌دهد شاهنامه پیش از آن برای دربار فرستاده شده است (البته به صورت ناقص) و حال که فردوسی در صدد کامل کردن آن برآمده، از برخورد شاه آگاه شده و در بخش‌های پایانی کتاب خود،

کوشش می‌کند توجه درباریان را جلب کند تا آنها به محمود، ارزش شاهنامه را یادآوری کنند تا کتاب او مورد توجه قرار گیرد:

چو سالار شاه این سخن‌های نغز	بخواند، ببیند به پاکیزه‌مغز،
ز گنجش من ایدر شوم شادمان	کز دور بادا بد بدگمان!
وژان پس کند یاد بر شهریار	مگر تخم رنج من آید به بار،
که جاوید باد افسر و تخت او!	ز خورشید تابنده تر بخت او!

(ج ۸، ۲۵۹-۲۶۰، ب ۳۳۹۵-۳۳۹۸)

در اینجا همداستان با ریتر (۱۳۵۷، ۴۱) نمی‌توان گفت که فردوسی شاهنامه را بخش‌بخش به دربار غزنه فرستاده، بلکه با توجه به شواهد، باید گفت که شاهنامه دو بار به دربار غزنه فرستاده شده است؛ یکبار به صورت ناقص، پس از سرودن «جنگ بزرگ کیخسرو» یعنی در ۶۶ سالگی و بار دیگر به صورت کامل، پس از پایان «پادشاهی یزدگرد سوم» یعنی در ۷۱ سالگی. حال اگر همداستان با ریاحی (۱۳۸۹: ۱۲۷) گفته شود که فردوسی تنها پس از پایان نظم شاهنامه (سال ۴۰۰ ه.ق.)، کتاب خود را به دربار فرستاده و پس از این سال متوجه این موضوع شده که شاه نسبت به شاهنامه بی‌توجه است و بیت‌هایی را در این باره به شاهنامه افزوده، در پاسخ باید گفت که این منطقی به نظر نمی‌رسد که شاعر به بی‌توجهی شاه اشاره کند و سپس از نزدیکان شاه بخواهد که شاهنامه را بخوانند و برای او صله مناسبی بفرستند، در حالی که شاهنامه به طور کامل به دربار غزنه فرستاده شده است. اینکه فردوسی از برادر شاه می‌خواهد شاهنامه را بدون پیش‌داوری بخواند، دلیل روشنی است که کتاب، یکبار به غزنه فرستاده شده (خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۹-۱۰)، اما نه پس از سال ۴۰۰ ه.ق و چون نتیجه خوبی نگرفته، حال در مرحله آخر که شاهنامه در حال پایان است، فردوسی کوشش می‌کند تا با فرستادن بخش‌های پایانی شاهنامه و درخواست از اطرافیان شاه، بخت خود را برای آخرین بار بیازماید تا به نتیجه مطلوب برسد.

#### بخشیدن خراج در ۱۴ شوال

با شواهدی که در شاهنامه آمده است، اگر تاریخ ۳۹۴ ه.ق، تاریخ تصمیم نهایی شاعر برای فرستادن شاهنامه به دربار غزنه باشد که یکسال بعد در سال ۳۹۵ ه.ق عملی می‌شود، به نظر درست است، اما اگر درباره این موضوع باشد که فردوسی در این تاریخ تصمیم گرفته شاهنامه را به نام محمود کند و برای همین تا سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق شاهنامه را کامل کرده و پس از آن، ستایش محمود را سروده و به شاهنامه برده است، با توجه به شواهد، به نظر درست نیست. در اینجا باید گفت که این موضوع را نباید با تدوین دوم شاهنامه در آمیخت. یعنی نباید تصور کرد که فردوسی پس از به پایان رسیدن شاهنامه، همه بخش‌های مربوط به مدح و ستایش محمود غزنوی را سروده و به داستان‌ها افزوده است. همین تصور نادرست سبب شده که پژوهشگران بیشتر بیت‌هایی را که در بخش‌های مختلف



شاهنامه برای مدح محمود آمده، به بعد از سال ۴۰۰ ه.ق نسبت دهند. آنها با در نظر گرفتن این موضوع، کوشش کرده‌اند بیت‌هایی را که به تاریخی خاص یا رویدادی ویژه اشاره دارد از حوادث سال ۴۰۰ ه.ق به بعد جستجو کنند، به عنوان مثال در ابتدای «پادشاهی اشکانیان» فردوسی پس از ستایش محمود و برادرش نصر بن ناصرالدین، به ۱۴ شوال سالی اشاره می‌کند که از جانب شاه این پیام رسیده که در آن سال خراج را به نیم کاهش داده‌اند و همین موضوع سبب شادمانی مردم شده و فردوسی نیز این کار را ستوده است. تقی‌زاده (۱۳۴۹، ۲۰۴-۲۰۵) سال مورد نظر فردوسی را سال ۴۰۱ ه.ق می‌داند که در آن سال، قحطی بزرگی خراسان را فرامی‌گیرد و به همین دلیل محمود خراج را می‌بخشد. پس از آن ریاحی (۱۳۸۲: ۴۶-۴۷) با توجه به گفته زریاب خوبی، دلیل دیگری را ذکر می‌کند، مبنی بر اینکه محمود با فتح قلعه بهیم‌نگر، غنایم فراوانی را به دست آورده است و همین فراوانی غنایم سبب شده که خراج سال ۴۰۰ ه.ق را ببخشد. نحوی (۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۲۰) در رد سخن زریاب خوبی و ریاحی، درباره بخشیدن خراج با توجه به فتح قلعه بهیم‌نگر و به دست آوردن غنایم فراوان، شاهدی را از کتاب «تاریخ هرات» و «تاریخ یمینی» می‌آورد که محمود با توجه به گرانی غذا و بیماری و بیایی که در هرات شایع شده بود، باز هم خراج را نبخشیده و عمال خود را به آنجا فرستاده و آنها نیز مال فراوانی را جمع کرده‌اند. اما به این نکته توجه نمی‌کند که این شاهد بیشتر بخشیدن نیمی از خراج با توجه به قحطی سال ۴۰۱ ه.ق را بی‌اساس نشان می‌دهد تا بخشیدن خراج با توجه به فتح قلعه بهیم‌نگر. این شاهد به ما نشان می‌دهد که قحطی و بیماری و مشکلاتی از این دست، سبب نمی‌شده که محمود غزنوی خراج سالیانه را به نیم کاهش دهد و یا آن را ببخشد، از سوی دیگر اگر چنین کاری را به سبب قحطی یا بیماری انجام می‌داد، به گفته ریاحی (۱۳۸۲: ۴۶)، عتبی هرگز از آن نمی‌گذشت و در تاریخ خود به آن اشاره می‌کرد. از این رو نباید به یقین همه موارد ستایش محمود در شاهنامه را به سال ۴۰۰ ه.ق یا بعد از آن نسبت داد و در کتاب‌های تاریخی تنها به رویدادها و حوادث سال ۴۰۰ ه.ق به بعد توجه کرد. همانطور که نمی‌توان مانند شیرانی (۱۳۶۹: ۳۰) بخشش خراج را بدون ارائه دلیلی روشن به تاجگذاری و بر تخت نشستن محمود غزنوی نسبت داد. سیدی (۱۳۷۱: ۱۰۸-۱۱۷)، بخشش خراج را بر خلاف نظر دیگر پژوهشگران به سال ۳۹۶ تا ۳۹۸ ه.ق نسبت می‌دهد؛ زیرا در سال ۳۹۶ ه.ق قراخانیان به خراسان حمله می‌برند و نیشابوریان بر خلاف بلخیان، پرداخت خراج به قراخانیان را می‌پذیرند و در مقابل آنها ایستادگی نمی‌کنند. محمود نیز بلخیان را ملامت می‌کند که مردمان رعیت نباید جنگ کنند، بلکه مانند شهرهای دیگر بویژه نیشابور باید به هر پادشاهی که قوی‌تر بود خراج پردازند. سیدی (۱۳۷۱: ۱۱۷) پس از اشاره به این واقعه، جمله‌ای از تاریخ بیهقی ذکر می‌کند و از آن نتیجه می‌گیرد که محمود غزنوی قول داده که خراج را به دلیل این واقعه ببخشد، در حالی که در این بخش از تاریخ بیهقی هیچ اشاره‌ای به بخشش خراج نشده و محمود غزنوی نیز برای بخشش آن قولی نداده است: «و چرا به مردمان نیشابور و شهرهای دیگر نگاه نکردید که به طاعت پیش رفتند و صواب آن بود که ایشان کردند تا غارتی نیفتاد؟ و چرا به

شهرهای دیگر نگاه نکردید که خراجی از ایشان بیش نخواستند که آن را محسوب کرده آید؟» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۸۸۲). سیدی جمله آخر بیهقی را به این معنا گرفته است که خراج پرداخت شده به ترکان قراخانی توسط محمود بخشیده خواهد شد (محسوب کرده آید)، در حالی که این جمله در ادامه جمله قبل است و به این معنی است که متجاوزان چیزی بیشتر از خراج از آن شهرها نخواستند که آن را حساب کنند و اینگونه شهرها از غارت در امان ماندند.

همان طور که پیش از این اشاره شد، تدوین دوم شاهنامه از سال ۳۸۷ آغاز می شود و تا سال ۴۰۰ ه.ق به طول می انجامد. این سالها، سالهایی است که محمود غزنوی قدرت گرفته و بر تخت پادشاهی نشسته و همه دشمنان خود را آرام آرام از میدان تاخت و تازهای سیاسی بیرون رانده است و همانطور که در شاهنامه دیده می شود، فردوسی از آغاز قدرت گرفتن محمود، تصمیم گرفته شاهنامه را به نام او کند، پس چندان دور از ذهن نیست که در میان سالهای ۳۸۷ تا ۴۰۰ ه.ق، هر کجا فرصتی به دست آورده، محمود را همزمان با سرودن داستانی، ستایش کرده باشد. مطابق آنچه پیش از این در مورد «پادشاهی اشکانیان» آمد، فردوسی احتمالاً این داستان را در ۶۲ سالگی خود و در سال ۳۹۱ ه.ق آغاز کرده است و در ستایشی که از محمود و برادر کوچکترش ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین در ابتدای این داستان آورده، هیچ اشاره ای به قحطی و مشکلات مردم طوس یا نیشابور یا خراسان نکرده است و این با گفتار فردوسی در داستانهای دیگر شاهنامه مغایرت دارد. به عنوان مثال در ابتدای داستان «پادشاهی بهرام گور» به بارش برف سنگینی اشاره می کند که سبب شده شاعر نه هیز می برای گرم کردن خانه خود داشته باشد و نه حتی جویی برای خوردن:

برآمد یکی ابر و شد تیره ماه	همی تیر بارید از ابر سیاه
نه دریا پدید و نه دشت و نه راغ	نه بینم همی بر هوا پر راغ
حواصل فشانند هوا هر زمان	چه سازد همی زمین بلند آسمان؟
نه ماندم نمکسود و هیزم، نه جو	نه چیزی پدیدست تا جودرو
بدین تیرگی روز و هول خراج	زمین گشته از برف چون کوه عاج،
همه کارها را سر اندر نشیب	مگر دست گیرد حیّ قتیب!

(ج ۶، ص ۴۱۵، ب ۱-۶)

در انتهای شاهنامه، پس از کشته شدن یزدگرد سوم به دست آسیابان مرو، فردوسی در چند بیت به تگرگی اشاره

می کند که بارش آن سبب شده، هیچ چیز برای خوردن نداشته باشد:

مرا داخل و خوردن برابر بُدی	زمانه مرا چون برادر بُدی!
تگرگ آمد امسال برسان مرگ	مرا مرگ بهتر بُدی زان تگرگ!

در هیـزم و گنـدم و گوسـپند      بیست این برآورده چرخ بلند!  
(ج، ۸، ۴۷۳-۴۷۴، ب، ۷۳۹-۷۴۱)

اگر پژوهشگری شرایطی را که در این بیت‌ها توصیف شده، سبب قحطی سال ۴۰۱ ه.ق خراسان بداند، باز پذیرفتنی است، هر چند در همین بیت‌ها نیز می‌بینیم که شاعر بیم پرداخت خراج سالیانه را دارد. اما در کلام فردوسی در ابتدای پادشاهی اشکانیان، هیچ نشانه‌ای از مشکلات و سختی و رنج مردم نیست. در آنجا فردوسی بیشتر به پیروزی‌ها و قدرت گرفتن محمود و برادرش اشاره دارد:

کنون پادشاه جهان راستای      به رزم و به بزم و به دانش، به رای!  
سرافراز محمود فرخنده‌رای      کز ویست نام بزرگی پیای...  
شهنشاه ایران و زابلستان      ز قنوج تا مرز کابلستان!  
بماناد تا جاودان شاددل!      زرنج و غمان گشته آزاددل!  
بر او آفرین باد و بر لشکرش!      چه بر خویش و بر دوده و کشورش!  
جهان‌دار و سالار او میرنصر      کز و شادمانست گردن‌ده عصر،  
که پیرو نامست و پیروز بخت      همی بگذرد کلک او بر درخت...  
گذشته ز شوال ده با چهار      یکی آفرین بود بر شهریار،  
ازین مژده‌ی داد و نیم خراج      که فرمان بُد از شاه با فرّ و تاج،  
که سالی خراجی نخواهند بیش      ز دیندار بی‌دار و از مرد کیش  
بدین عهد نوشین روان تازه شد      همه کار بر دیگر اندازه شد...  
همه مردم از خانه‌ها شد به دشت      نیایش همی ز آسمان برگذشت...  
(ج، ۶، ص ۱۳۵-۱۳۷، ب ۲۳-۲۴ و ۲۶-۳۰ و ۳۶-۳۹ و ۶۰)

اگر تصوّر شود فردوسی ستایش محمود را در ۱۴ شوال سال ۳۹۱ ه.ق و همزمان با سرودن «پادشاهی اشکانیان» آورده است، باید به وقایع سال ۳۹۱ ه.ق نگاهی انداخته شود. در «تاریخ یمنی» درباره‌ی حوادث این سال آمده که «ابو ابراهیم اسماعیل المنتصر بن نوح بن منصور اول» (متوفی ۳۹۵) که از مخالفان حکومت محمود غزنوی بود، در شوال سال ۳۹۱ ه.ق با یاران خود به نیشابور می‌آید و عمّال خود را برای گرفتن اموال و جمع‌آوری خراج نیشابور می‌فرستد. امیر نصر، برادر محمود که یکبار از منتصر شکست خورده بود، این بار به بوزجان می‌رود و از محمود کمک می‌خواهد. محمود هم «حاجب التوتاش» را که والی هرات بود با لشکری انبوه به کمک او می‌فرستد. پس از اینکه درگیری و جنگ میان ابو ابراهیم منتصر و امیر نصر اتفاق می‌افتد، امیر نصر پیروز می‌شود و

منتصر از نیشابور می‌گریزد. سپس نصر به نیشابور وارد می‌شود و مردم، شهر را آذین می‌بندند و با شادی از او استقبال می‌کنند و به گفته عتبی چون قطره‌های باران، زر و سیم نثار می‌کنند (عتبی، ۱۳۷۴: ۱۸۸-۱۸۹ و گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۲). حال می‌توان این احتمال را مطرح کرد که فردوسی در ابتدای پادشاهی اشکانیان که امیر نصر را می‌ستاید و به پیروزی او و بخشیدن خراج و شادمانی مردم اشاره می‌کند، به این واقعه نظر داشته است نه قحطی سال ۴۰۱ ه.ق. هر چند عتبی و گردیزی به بخشیدن خراج، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند و در اینجا نیز نمی‌توان تنها به این مورد بسنده کرد و این پیروزی را دلیل اصلی بخشش خراج دانست، اما این احتمال را می‌توان در نظر گرفت که محمود غزنوی به این دلیل که مردم خراسان از جمله نیشابور، از پادشاهی او حمایت کرده‌اند و از پیروزی او شادمان شده‌اند، خراج آن سال خراسان را به نیم کاهش داده باشد تا با این کار پشتیبانی بیشتر مردم را به دست آورد؛ به این معنی که بخشیدن نیمی از خراج را باید یکی از تبلیغات سیاسی محمود در نظر گرفت. البته این نکته را باید در نظر داشت که با شکست منتصر دیگر خراسان به طور کامل در اختیار محمود غزنوی قرار گرفته و او دیگر از طرف سامانیان، رقیب و منازعی برای حکومت بر خراسان نداشته است.

در مورد بخشیدن خراج باید به این نکته توجه کرد که بر خلاف نظر نحوی (۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۲۲) تنها به خاطر سرما یا خشکسالی و سیل و مشکلاتی از این دست نبود که خراج به نیم کاهش می‌یافت و یا بخشیده می‌شد، بلکه رویدادهای دیگری نیز سبب می‌شد که از میزان خراج سالیانه کاسته شود. به عنوان مثال در «تاریخ بیهقی» آمده است که سلطان مسعود برای نشاط شراب و صید به ترمذ می‌رود، در این میان خبر می‌رسد که ولایت مکران فتح شده است، مسعود بسیار شادمان می‌شود و روی به کوتوال و سرهنگان می‌کند و درباره شهر ترمذ می‌گوید: «این شهر شما بر دولت ما مبارک بوده است همیشه و امروز مبارک‌تر گرفتیم که خبری چنین خوش رسید و ولایتی بزرگ گشاده شد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۸۶). سپس روی به عامل و رئیس ترمذ می‌کند و می‌گوید: «صد هزار درم از خراج امسال به رعیت بخشیدیم، ایشان را حساب باید کرد و برات داد، چنانکه قسمت به سویت کرده آید و پنجاه هزار درم بیت المال صلتی به پیادگان قلعیت باید داد و پنجاه هزار درم بدین مطربان و پای‌کوبان» (همان: ۲۸۶-۲۸۷). این شاهد نشان می‌دهد که شاه می‌تواند طبق نظر خود خراج را ببخشد و لذوماً قحطی و سرما، دلیلی برای بخشیدن خراج یا نصف کردن آن نیست، همانطور که بیماری و با و گرانی غذا سبب بخشیدن خراج هرات نشد. همانطور که گفته شد، بخشیدن نیمی از خراج سالیانه احتمالاً یکی از تبلیغات سیاسی محمود بوده است و نگاه کردن به حوادث و رویدادهای اواخر حکومت سامانیان و آغاز حکومت غزنویان نشان می‌دهد که گرفتن خراج یکی از عوامل مهم و اساسی در پشتیبانی یا عدم پشتیبانی مردم از این دو حکومت بوده است.

خراج خراسان در دوره سامانی طبق اشاره مقدسی (۱۹۰۶: ۲۹۵) دو بار در سال گرفته می‌شد. یکبار در تابستان و بار دیگر در پاییز. به نظر می‌رسد همین شیوه در دوره غزنویان نیز اجرا می‌شد. این شیوه نیز به دوره

طاهریان بازمی‌گشت که با توجه به اشاره ابن خردادبه (۱۸۸۹، ۳۴-۳۹)، از برداشت نخست محصول یکبار و از برداشت دوم و غلات کمکی بار دیگر خراج می‌گرفتند. ابن خردادبه (۱۸۸۹: ۳۶) و مقدسی، (۱۹۰۶: ۳۴۰)، خراج نیشابور را «چهار میلیون و صد و هشت هزار و نهصد درهم» نوشته‌اند که «هفتصد و پنجاه و هشت هزار و هفتصد و بیست و چهار درهم» از برداشت دوم و «هشت هزار درهم» از غلات کمکی گرفته می‌شد. خراج طوس در دوره طاهریان، «هفتصد و چهل هزار و هشتصد و شصت درهم» بوده است که «سیزده هزار و نهصد و بیست و چهار درهم» از برداشت دوم و «هفت هزار و هفتصد درهم» از غلات کمکی گرفته می‌شد. هر چند مقدسی (۱۹۰۶: ۳۴۰) می‌نویسد که خراج طوس و ایبورد و نسا «یک میلیون و ششصد و بیست و چهار هزار و هشتصد و چهل و هفت درهم» بوده است که آن را خزانه‌های نیشابور که مرکز خزانه‌داری حکومت سامانیان بود، به حساب می‌آوردند. با توجه به شواهدی می‌توان گفت که سیاست‌های نادرست حکومت سامانی در نیمه دوم حکمرانی در گرفتن خراج از خراسان و نواحی دیگر یکی از عوامل قدرت گرفتن محمود غزنوی در این ناحیه بوده است. عاملان و سپهسالاران سامانی به بهانه گرفتن خراج، دست به تعدی و تعرض به اموال و زمین‌های مردم خراسان زدند و همین عامل سبب حمایت و پشتیبانی مردم از محمود غزنوی شد. چنانکه عتبی در «تاریخ یمنی» درباره علی سیمجور (۳۷۴-۳۷۷ ه.ق) که سپهسالار خراسان بود، می‌نویسد: «ابوعلی نسفی را به استخراج وجوه و استخفاف اموال فراداشت تا دست ظلم و مصادره دراز کرد و خطه خراسان به اسرها بغارتید و رعیت را به ممکن و ناممکن مطالبت کرد تا خون به رگ و ضعیف و شریف بنگذاشت...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۹۱-۹۲). محمود غزنوی در همین میان به مخالفت با «آل سیمجور» می‌پردازد و عتبی درباره دست‌درازی‌ها و گرفتن خراج سنگین سیمجور و مخالفت محمود با آنها می‌نویسد: «امیران ناصرالدین و سیف الدوله در نیشابور بساط عدل و رأفت و انصاف و معدلت بگستردند و رسوم مُحدَث و بدعت‌های مذموم و قوانین جور باطل گردانیدند و کافه رعایا و زیردستان را در کَنَف امن و راحت بداشتند و قواعد ظلم و اعتساف و جور و اجحاف که در ایام فتور و عهد آل سیمجور حادث شده بود در جملگی بلاد خراسان منسوخ گردانیدند و به ابطال آن مثال دادند تا امنی عام ظاهر شد و ولایات معمور گشت و کاروان‌های تُجَّار و ارباب بضاعت روی به کار آوردند و از آفت و مخالفت راه امن یافتند و نعمت و خصی تمام بادید آمد» (عتبی، ۱۳۷۴: ۱۱۰). البته این دادگستری محمود تا قدرت گرفتنش در خراسان و نواحی دیگر به طول انجامید؛ زیرا پس از به قدرت رسیدنش و با روی کار آمدن «فضل بن احمد اسفراینی» به عنوان وزیر، آرام آرام مالیات‌های سنگین وضع شد و این وزیر تا سال ۴۰۱ ه.ق که به زندان رفت و از وزارت برکنار شد، آنچنان به جمع‌آوری خراج و دست‌درازی به اموال مردم خراسان پرداخت که به گفته عتبی پس از مدتی آبادانی از خراسان رخت برپست و کشاورزان دست از زراعت کشیدند و «در مُلک خللی فاحش و سُکلی شنیع ظاهر گشت و فریاد از اقطار ممالک برخاست و نفیر مظلومان به آسمان رسید...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۳۸). گویا ابوالعباس اسفراینی به دلیل

قحطی سال ۴۰۱ ه.ق، نتوانسته خراج را به طور کامل به خزانه شاه پرداخت کند، از این رو محمود آن را از اموال شخصی اسفراینی طلب کرده و او نیز نپذیرفته، به اختیار خود در قلعه «غزنه» زندانی شده است (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۳۹). این مورد دلیل دیگری است که نشان می‌دهد محمود به دلیل قحطی سال ۴۰۱ ه.ق، خراج سالیانه را بخشیده است. این گرفتن سنگین را تا دوره مسعود غزنوی می‌توان دنبال کرد به گونه‌ای که ابن خردادبه (۱۸۸۹، ۳۷) خراج ترمذ را در دوره طاهریان، «چهل و هفت هزار و صد درهم» و مقدسی (۱۹۰۶، ۳۴۱) در دوره سامانیان، «شصت و هفت هزار و چهل و دو درهم» گزارش می‌کند، اما همانطور که پیش از این آمد، مسعود غزنوی «صد هزار درهم» از خراج را به رعیت این شهر می‌بخشد که نشان می‌دهد احتمالاً میزان خراج سالیانه این شهر بیشتر بوده که مسعود صد هزار درهم از آن را بخشیده است. (ر.ک «رویاری اعیان خراسان و ماوراءالنهر با سیاست‌های مالی سامانیان و غزنویان با تأکید بر سیاست‌های مالی ایشان در نیشابور» ص ۹-۲۶).

#### ستایش فضل بن احمد اسفراینی

شاهد دیگر که نشان می‌دهد فردوسی ستایش محمود غزنوی را پس از سال ۴۰۰ ه.ق یعنی در سال ۴۰۱ ه.ق یا سال‌های بعد نسوده، ستایشی است از «فضل بن احمد اسفراینی» که در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» دیده می‌شود:

یکی فرش گسترده شد در جهان	که هرگز نشانش نگردد نهان
کجافرش را مرقد و مسندست	نشستن‌گه فضل بن احمدست
که آرام این پادشاهی بدوست	خرد در سر نامداران نکوست
بُشد خسروان را چُنو کدخدای	به پرهیز و دین و به رادی و رای
گشاده زبان و دل و پاک دست	پرستنده‌ی شاه یزدان پرست
ز دستور فرزانه و دادگستر	پراگنده رنج من آید به بر

(ج ۴، ص ۱۷۱، ب ۲۶-۳۱)

اسفراینی از سال ۳۸۴ ه.ق که سبکتگین او را برای وزارت محمود از امیر نوح سامانی طلب کرده تا سال ۴۰۱ ه.ق که به زندان رفته، وزارت محمود را برعهده داشته است (ریاحی، ۱۳۸۹: ۱۱۵). اگر فردوسی در سال ۴۰۱ ه.ق، بخشیدن نیمی از خراج را به دلیل قحطی خراسان سروده و در ابتدای پادشاهی اشکانیان آورده باشد، به احتمال فراوان از برکناری احمد اسفراینی نیز آگاه بوده است، از این رو منطقی نیست شاعر از وزیر برکنار شده در شاهنامه یاد کند؛ به همین دلیل، بخش مربوط به ستایش این وزیر را از شاهنامه حذف می‌کرد و از «احمد حسن میمندی» که پس از اسفراینی به وزارت رسید، یاد می‌کرد. بیت‌های ستایش اسفراینی نشان می‌دهد که مدح محمود غزنوی

پیش از سال ۴۰۱ ه.ق به شاهنامه افزوده شده است و هیچ نشانه‌ای در شاهنامه وجود ندارد که به بعد از سال ۴۰۰ ه.ق اشاره داشته باشد.

#### ستایش حیّی قتیبه

نکته دیگر ستایش «حیّی قتیبه» است که در دو بخش از شاهنامه دیده می‌شود: نخست در ابتدای «پادشاهی بهرام گور» (فردوسی، ج ۶، ۱۳۹۳: ۴۱۵، ب ۶) و دیگری در پایان «پادشاهی یزدگرد سوم» (ج ۸، ۴۸۶، ب ۸۸۴). در ابتدای پادشاهی بهرام گور از حیّی قتیبه می‌خواهد که دستگیر او باشد تا از مشکلات و سختی زمستان عبور کند و از او مالیات نگیرد و در پایان شاهنامه به رسیدگی و پشتیبانی حیّی قتیبه و نگرفتن مالیات سالیانه اشاره می‌کند. نخستین بار تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۱۹۴) و نولدکه (۱۳۷۹: ۸۴-۸۵) و به پیروی از تقی‌زاده، ریاحی (۱۳۸۲: ۵۸-۵۹ و ۱۳۸۹: ۱۲۴) و محیط طباطبایی (۱۳۵۶: ۶۱ و ۶۴) حدس زدند که حیّی قتیبه پیش از محمود بوده و شاعر در تدوین نخست، او را ستوده است؛ در حالی که شواهدی که این حدس را اثبات کند، وجود ندارد، بلکه ستایش حیّی قتیبه که در انتهای شاهنامه آمده، نشان می‌دهد که به احتمال فراوان این شخص که به گفته نظامی عروضی (۱۳۸۲: ۶۳) عامل خراج طوس بوده و احتمالاً این موضوع را از شاهنامه استنباط کرده‌اند، در زمان محمود می‌زیسته است و فردوسی نه در تدوین نخست که در تدوین دوم به او اشاره می‌کند.

#### ۵- نتیجه‌گیری

اشاره‌های فردوسی به سن و سالش در شاهنامه نشان می‌دهد که او داستان‌ها را به ترتیب به نظم درنیاورده است. او در تدوین نخست (۳۷۰ تا ۳۸۴ ه.ق)، بیشتر داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی را سروده، اما داستان‌های تاریخی مانند «پادشاهی اسکندر» نیز در این میان به چشم می‌خورد و البته مدح و ستایش محمود در این تدوین نخست نبوده است. در تدوین دوم (۳۸۷ تا ۴۰۰ ه.ق) به جز سه بخش «داستان سیاوخش» و «داستان کین سیاوخش» و «جنگ بزرگ کیخسرو»، داستان‌های تاریخی اشکانیان و ساسانیان دیده می‌شود. در این تدوین است که فردوسی مدح و ستایش محمود را در همان سن و سالی که بوده، می‌سروده و به شاهنامه می‌برده است و البته برخی از این ستایش‌ها را به تدوین نخست نیز افزوده است. از جمله در سال ۳۹۰ ه.ق همزمان با سرودن «پادشاهی نوشین‌روان»، ستایش محمود به «دیباچه»، «سخن دقیقی» و «سخن فردوسی» برده شده و به نظر می‌رسد در همین سال است که فردوسی تصمیم نهایی خود را برای اهدای کتاب به محمود می‌گیرد. در سال ۳۹۱ ه.ق و همزمان با ۶۲ سالگی، در مدح محمود به بخشش نیمی از خراج در ۱۴ سؤال اشاره می‌کند که احتمالاً محمود غزنوی به خاطر پیروزی بر رقیبان و فتح نیشابور و مسلط شدن بر خراسان چنین تصمیمی را گرفته است و بیهوده نباید آن را به سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق نسبت داد. در ۳۹۲ ه.ق و در ۶۳ سالگی، ستایش محمود را همزمان با به نظم درآوردن

«پادشاهی شاپور اردشیر» و «بهرام شاپور» می‌سراید. در ۳۹۴ و در ۶۵ سالگی، با آوردن مدح محمود در ابتدای داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» به نظر می‌رسد، فردوسی تصمیم گرفته که پس از پایان این داستان، شاهنامه را به غزنه بفرستد و اشاره فردوسی به حسادت و بدگویی حاسدان در «پادشاهی خسرو پرویز» نشان می‌دهد که شاهنامه پیش از این به غزنه فرستاده شده است. در همین داستان و در پایان شاهنامه در سال ۴۰۰ ه.ق، به ستایش حیّی قتیبه که عامل خراج طوس بوده، می‌پردازد و به غیر از چند بیتی که در خاتمه شاهنامه دیده می‌شود، دیگر مدح و ستایش مفصلی از محمود به چشم نمی‌خورد. از این رو پس از سال ۴۰۰ ه.ق، تاریخی در شاهنامه دیده نمی‌شود و بی‌دلیل نباید موردی را به بعد از سال ۴۰۰ ه.ق نسبت داد.





## کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۴). «معرفی و بررسی دو تصحیح تازه شاهنامه». آینه میراث. سال سیزدهم. ضمیمه شماره ۴۰. صص ۹-۱۴۴.
- آتش، احمد. (۱۳۵۷ تیرماه). «تاریخ نظم شاهنامه». سیمغ. ترجمه توفیق سبحانی. شماره ۵. صص ۶۲-۶۹.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. (۱۸۸۹ م). المسالك و الممالک. تصحیح دخویه. لیدن: بریل.
- البنادری، فتح بن علی. (۱۹۳۲). الشاهنامه. عبد الوهاب عزام. القاهرة: مطبعة دارالکتب المصرية.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). فردوسی نامه ملک الشعراء بهار. به کوشش محمد گلبن. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۳). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- تاریخ سیستان. (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
- تقی‌زاده، سیدمحمد. (۱۳۴۹). فردوسی و شاهنامه او. به اهتمام حبیب یغمائی. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۵). «نگاهی تازه به زندگینامه فردوسی». نامه ایران باستان. سال ششم. شماره ۱۱-۱۲. صص ۳-۲۵.
- خالقی مطلق، جلال و محمود امیدسالار. (۱۳۹۳). یادداشت‌های شاهنامه. ج ۱۰. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- رجایی، محمدعلی. (۱۳۴۶). «شاهنامه برای دریافت صله سروده نشده است». دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. سال سوم. شماره ۱۲. صص ۲۵۵-۲۹۳.
- ریاحی، محمدامین. (۱۳۸۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). فردوسی. تهران: طرح نو.
- ریتر، هلموت. (تیرماه ۱۳۵۷). «فردوسی و شاهنامه». سیمغ. ترجمه افسانه ریاحی. شماره ۵. صص ۳۷-۴۶.
- سیدی فرخند، مهدی. (۱۳۷۱). سراینده کاخ نظم بلند «پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی». مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- شاپور شهبازی، علی‌رضا. (۱۳۶۵). «زادروز فردوسی». ترجمه ابوالحسن گونیلی. آینده. سال ۱۲. شماره ۱-۳. فروردین-خرداد. صص ۴۲-۴۷.
- شیرانی، حافظ محمودخان. (۱۳۶۹). در شناخت فردوسی. ترجمه شاهد چوهدری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). «زادروز فردوسی». ایرانشناسی. سال ۲. شماره ۲. صص ۳۷۰-۳۷۸.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۹). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

- عتبی، محمد بن عبدالجبار. (۱۳۷۴). ترجمه تاریخ یمینی. ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی. تصحیح جعفر شعار. تهران: شرکت انتشارات علمی-فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، جلال الدین. (۱۳۹۱). نامه باستان. ج ۶. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). نامه باستان. ج ۷. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- محیط طباطبایی، سیدمحمد. (۱۳۵۶). «شاهنامه آخرش خوش است». شاهنامه شناسی ۱: مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه. تهران: انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی. صص ۵۴-۶۹.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۹۰۶ م). أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم. تصحیح دخویه. لیدن: بریل.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۴). فردوسی و شعر او. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی خیام.
- نحوی، اکبر. (۱۳۹۱). «گذشته ز سؤال ده با چهار، تأملی در یک بیت تاریخ دار شاهنامه». پژوهشنامه ادب حماسی. سال هشتم. شماره چهاردهم. صص ۱۱۵-۱۲۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). «آدینه هرمزد بهمن، بررسی گاهشماری بیتی از شاهنامه». نامه فرهنگستان. دوره پانزدهم. شماره ۲ (پیاپی ۵۸). صص ۱۷۵-۱۸۶.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۸۲). چهار مقاله. تصحیح مجدد و شرح و گزارش از رضا انزابی نژاد و سعید قره‌بگلو. تهران: جامی.
- نفیسی، سعید. (۱۳۹۰). «فردوسی». مقالات سعید نفیسی. به کوشش کریم اصفهانیان با همکاری محمدرسول دریاگشت. ج ۲. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار. صص ۶۶-۸۹.
- نولدکه، تودور. (۱۳۷۹). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. با مقدمه به قلم سعید نفیسی. تهران: نگاه.